

✓ P-16



۱۸۴۴  
محمد عبدالرحمن  
ماتریل - کنڈیا  
جلد ۱۳ اکتوبر ۱۸۴۴ء

Sikandar-namah - li Nizami Gajvani  
Muhammad Ilyas bin Yusuf bin Mu'ayyad Nizami of Gajva  
d. 598-49/1201-02 1273 AH  
(1866)

The original cover board has an inscription  
on the inside which reads:

Sikandar Namah  
by  
Nizami

copied by Mian Mohamed son of Noor Ahmed  
copied at Gajvat AH 1274: AD. 1866

A. K. Donald  
R. I. Fallery Bombay  
21: 1: 1903 Kd R

206 leaves  
17 lines per  
page



۷۸۴  
محمد عبدالرحمن باری  
مانترال - کتب خانہ  
۲۷ اگست ۱۹۴۸ء



14. Mirani, Iskander Hanah.  
Clear Indian nastalik within coloured rules averaging 13 lines per page  
1273 A.H./271 leaves. Blind stamped leather binding. 7" x 10 1/2"  
1948







بسم الله الرحمن الرحيم

خدا با جهان آفرین است  
بسیار آفریدی و بسای تو  
آفریدی با لای که نیست  
لای بر زمین آفرین آموزگار  
خوشه چشم بر خدای در  
چو در انور روشن صحرای  
لوی کاسماز ابر از انخی  
چو امرا بخشی ال سنگ است  
نبار و چون آنکوی مبار  
نادر دی از  
کواکب نور بسے افلاک

ز ما خدمت آید خدای است  
نویز از بسینه بر خدای  
ز دانش علم اندر بلوچ ک  
خراد ادر لو گو ای  
چراغ هدایت نور که ناله  
زمین را کند ز گاه او  
نور در وی جوهر گوی  
نیار و زمین آنکوی بسیار  
بجوهر فرو نشین نور در وی  
میزوم نو آری سنی خاک را

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and 'خدا با جهان آفرین است', written in a cursive style.

جهان ابدین خوبی از کسی  
 زگرگی او خستگی بسپردی و نرسد  
 چنان بر کشمندی و بسیتی نگار  
 معندس بسے جو پیدانند ازین  
 نبادرنا جز نظر کردن  
 زبان تازه کردن با قرار تو  
 حسابی که زین بگذرد و کمر بست  
 بهر چه آفریدی بسے نگار  
 بهر چه آفریدی زمین زان  
 که چند آنکه اندیش کرده و بلند  
 بنمود آفرینش تو بودی هر چه  
 به غیبت بودی که فرینش نمود  
 ز تو عظیم ز پیش تو هست نیست  
 نونی گوهر آماجی چو آینه  
 خصا از فلک کشمندی بلند  
 چنان بسنی این طایفی بنمود  
 خردماندود در نیاید ترا

برون زانکه یار بگری خوشی  
 سزستی باندازد یک دیگر  
 که بیزان مبار و خرد و درهما  
 ندانم که چون کردی آغاز نشان  
 درگ خفتنی باز با خور و بی  
 سنگین غلت از کار تو  
 روز از تو اندیشی بی اکیست  
 نیارت از همه بی مبار  
 همان که در پیش آنم و آسمان  
 هر خود برون آورد بزین کند  
 نباشد همه هم نوباشی بس  
 نه چون کرده شد روز خست ترا  
 اگر باشد و کرباشد بیکت  
 مسایل کنی گوهر اندر مزاج  
 در و کردی اندیشه را با بس  
 که اندک است از بهت ز تو بر  
 که تا بخرود بر نیاید ترا

فکر کنان  
 افکندند

را بگذرد و بی

که ترا غرض

المشاعر و شاعران  
 و تالیفات





